عرفان سهروردی

افراسیاب پور، علی اکبر

چکیده :

پیشگفتار

به مناسبت همایش عرفان و نکوداشت شیخ شهاب الدین‏ سهروردی که به کوشش باشگاه دانشجویان دانشگاه تهران در بهمن‏ماه(26-28)امسال برگزار می‏شود،مطلبی کوتاه درباره‏ی‏ عرفان سهروردی تقدیم می‏گردد.ابو الفتوح شهاب الدین محمد بن‏ یحیی بن حبش بن امیرک سهروردی با لقب خالق البرایا و المؤید بالملکوت و معروف به شیخ اشراق یا شیخ مقتول در حدود سال 550 هـ.ق در سهرورد زنجان به دنیا آمده و در سال 587 هـ.ق در قلعه‏ی‏ حلب شهید شده است.تعداد آثار او را متفاوت نوشته‏اند.شهرزوری، شاگرد او،چهل و سه اثر برای سهروردی نوشته و در دایره المعارف‏ الاسلامیه چهل و هشت اثر قید شده و مانند آن؛اما نکته‏ی مهم این‏ است که سهروردی را فیلسوف و سرسلسله‏ی مکتب اشراق در فلسفه‏ی اسلامی قلمداد نموده و در همه‏ی کتاب‏های تاریخ فلسفه‏ی‏ اسلامی و حتا کتاب‏های درسی با این عنوان به او پرداخته‏اند؛در حالی که ادعای نگارنده این است که سهروردی عارف بوده و چون‏ حلاج و بایزید زیسته و در گفته‏ها و نوشته‏های خود نیز همواره از این دو صوفی نام برده و سرنوشتی چون حلاج داشته است.

عرفان سهروردی

برخی از آثار سهروردی در موضوع منطق و فلسفه نوشته شده و شاهکار او حکمت الاشراق نیز به فلسفه‏ی اشراق اختصاص یافته و همین موارد باعث گردیده که او را فیلسوف یا حکیم به شمار آورند، درحالی‏که آثار منطقی و فلسفی او بیش‏تر به تبعیّت از قدما و در حوزه‏ی فلسفه‏ی مشایی‏ست که البته ابتکارهای او در این زمینه‏ها نیز بسیار ارزشمند است و به سبب کتاب حکمت الاشراق او را فیلسوف اشراقی دانسته‏اند که قضاوت‏هایی جامع به شمار نمی‏آیند.

سهروردی در حقیقت عارفی بزرگ بوده که منطق و فلسفه و حکمت را با عرفان آشتی داده و«سلوک فلسفی»را بخشی از سیر و سلوک سالک می‏دانسته که از دقیق‏ترین موارد تعالی فکری و معنوی او به شمار می‏آید.یکی از بزرگ‏ترین دستاوردهای عرفان‏ سهروردی ایجاد آشتی بین عقل و عشق است که تعارض بین آن‏ها آثار زیان‏باری در فرهنگ معنوی ایرانی و اسلامی به جا گذاشته است. پس هدف او در پرداختن به منطق و فلسفه نیز هدفی عرفانی بوده، نشان داده که عشق عرفانی با منطق عقلی سازگاری دارند و این‏ هماهنگی فرهنگ‏ساز که بیش از هر چیز تمدن جهانی به آن نیاز دارد،از ابتکارهای ایران باستان و زاییده‏ی نبوغ ایرانی‏ست؛و به نظر نگارنده بزرگ‏ترین شاهکار سهروردی همین مطلب است.

بهترین سند برای مطالعه‏ی زندگی سهروردی،کتاب‏ نزهة الارواح و روضة الافراح نوشته‏ی شهرزوری شاگرد ممتاز اوست که چون دیگر اسناد نشان‏دهنده‏ی زندگی صوفیانه‏ی‏ سهروردی‏ست و روش زندگی،لباس پوشیدن،غذا خوردن،آداب و معاشرت او به‏طور کامل صوفیانه بوده است.تا آن‏جا که می‏گوید کتاب حکمت الاشراق را شبحی روحانی به او نازل کرده و یک‏باره‏ بر نفس او القا شده که در چند ماه به صورت نوشته درآمده است. (مجموعه مصنفات سهروردی،ج 2،ص 259)آثار اختصاصی او در زمینه‏ی عرفان و تصوف دلیل روشنی بر این مطلب است.کتاب‏ رسالة الطیر او که آموزه‏های رمزی عارفانه از زبان پرندگان است،در عرفان ایرانی ماجرایی مفصل دارد که راهنمایی برای سیر و سلوک‏ عارفانه به شمار می‏آید.آواز پر جبرئیل اثری صوفیانه می‏باشد که‏ یک سالک را در سیر و سلوک و حضور در خانقاه و ملاقات با پیر نشان می‏دهد.عقل سرخ نیز همان آموزه‏های صوفیانه را تلقین‏ می‏کند.روزی با جماعت صوفیان،رسالة فی حالة الطفولیة، رسالة فی حقیقة العشیق و واردات و تقدیسات همگی عارفانه‏ هستند.

سهروردی وارثت عرفان ایرانی‏ست که تعالیم خود را از بزرگمهر، جاماسب،زرتشت و فرشادشیر می‏داند.به داستان عرفانی کیخسرو توجه نموده و فلسفه‏ی نور و ظلمت را از ایران باستان به فرهنگ‏ اسلامی منتقل نموده است.اگر سهروردی از فراموشی به در آید، می‏تواند خدمات ارزشمندی به فرهنگ جهانی ارائه دهد.او در حکمت الاشراق می‏نویسد:«عالم النور الذی هر ینبوع البهاء و الجمال،و منبع الکمال و الجلال...جمال کله،جلال کله،نور کله، خیر کله...»و در حکت اوستایی در بخش ویسپرد آمده:«اهورا مزدا هرچه آفریده است همه:خوب،همه زیبا،همه خرم،همه باشکوه، همه فرخنده،همه خجسته است...»(فلسفه در ایران باستان،ص‏ 111).

 سهروردی مراحل هفت‏گانه‏ی سیر و سلوک عرفانی را با امشاسپندان اوستایی تطبیق داده و مثل و ارباب انواع را با نام انوار اسپهبدیه در آثار خود معرفی کرده است.

او شاعری با ذوق بوده که اشعاری عارفانه به زبان فارسی و عربی سروده که برخی از آن‏ها در منابع مختلف موجود است. (نمونه‏ی اشعار عربی،ر.ک.تاریخ ابن الوردی،ج 2،ص 104).در کتاب مجالس العشاق(ص 19)ضمن بیان شرح حال سهروردی‏ ابن دو رباعی آورده شده:

سرو سهی و ماه تمامت خوانم‏ یا آهوی افتاده به دامت خوانم‏ زین هر سه بگوی تا کدامت خوانم‏ کز رشک نخواهم که به نامت خوانم‏ در عشق از آن زمان که مرتد شده‏ام‏ بسیار از آن روز به خود بد شده‏ام‏ در مهر تو گه‏گاه به خود می‏بودم‏ رحمی کن این لحظه که بیخود شده‏ام

متأسفانه عرفان و سهروردی در ایران مظلوم و مهجور مانده و نه تنها کرسی سهروردی‏شناسی نداریم که مجموعه‏ی آثار او نیز توسط هانری کربن و انستیتوی ایران و فرانسه به چاپ رسیده است. امید است پس از قرن‏ها،اکنون که همایش‏هایی برای بزرگداشت‏ وی برگزار می‏شود،باشکوه باشد و در مرحله‏ی همایش متوقف و محدود نگردد.

ساخت واژه‏ی خرم‏آباد

جواد تراب‏پور-مدرس دانشگاه

زبان پدیده‏یی‏ست که پیوسته دگرگون می‏شود،واژه‏ها در طول‏ خط زمان از صورتی به صورت دیگر درمی‏آیند و صورت اولیه‏ی آن‏ها به تدریج به دست فراموشی سپرده می‏شود تا جایی که شیوه و ساخت‏ برخی از واژه‏های متداول بر ما پوشیده می‏ماند.از جمله نام‏هایی که‏ ریشه،چگونگی ساخت و وجه تسمیه‏ی آن تاکنون نامشخص مانده‏ -یا اگر برای برخی معلوم بوده،بیان نشده است-واژه‏ی خرم‏آباد است ما در این گفتار برآنیم تا با شیوه‏ی مقایسه و توصیف پرده از چهره‏ی این ترکیب برداریم و صورت واقعی آن را بنمایانیم.

اگر خرم‏آباد را با اسم‏هایی هم‏چون خسروآباد،رستم‏آباد، خاتون‏آباد و نظایر آن مقایسه کنیم،درمی‏یابیم که هرچند واژه‏ی‏ خرم‏آباد به ظاهر به این واژه‏ها می‏ماند،اما تفاوتی اساسی با آن‏ها دارد.خرم‏آباد هردو جزء تشکیل‏دهنده‏ی آن صفت(خرم+آباد) به شمار می‏آیند،درحالی‏که در سایر ترکیب‏ها جزء نخست اسم‏ خاص و جزء دوم صفت است.رستم‏آباد،یعنی جایی که رستم آن را آباد کرده،درحالی‏که چنین تعبیری را برای خرم‏آباد نمی‏توان به کار برد،پس باید به دنبال توجیه دیگری بود.برای درک درست ساخت‏ این واژه،توجه به چه‏گونگی تلفظ آن در گویش لری بسیار تعیین‏کننده است.گویشوران لر،خرم‏آباد را(خرمآوه- xormawa ) ادا می‏کنند.«آوه»که بعدها به«آبه»بدل شده،همان جزء پایانی‏ واژه‏های گرماوه(گرمابه)،مهراوه(مهرابه)و مهراب(محراب)است. «آوه»معنی گنبد یا سرای می‏دهد.پس گرمابه یعنی گنبد گرم و مهراوه یعنی گنبد یا معبد پرستش ایزد مهر.

با توجه به این‏که خرم‏آباد از دیرباز چشمه‏ها و سراب‏های‏ بی‏شمار داشته و آب‏های روان در کوی و برزن آن جاری بوده و بالطبع وجود آب فراوان سرسبزی و خرمی را در پی داشته،به آن‏ خرماوه می‏گفته‏اند،یعنی مکانی که نزه و خرّم است.به تدریج که‏ عناصر محلی و کهن از زبان زدوده شده‏اند،چون خرماوه را تلفظی‏ محلی و نه درخور زبان معیار تلقی می‏کرده‏اند،به خاطر ناآشنایی با معنی و ساخت آن،این آمیخ را با ترکیب‏هایی از نوع رستم‏آباد و خسروآباد قیاس کرده و خرم‏آباد را ساخته‏اند.در صورتی که اگر این‏ واژه سیر عادی خود را طی می‏کرد،باید خرمابه می‏شد.به عبارت‏ ساده‏تر،اگر گرماوه و خرماوه را از یک مقوله بدانیم،همان‏طور که‏ گرماوه به گرمابه تغییر یافته،خرم‏آوه هم باید به خرم‏آبه مبدّل‏ می‏شد نه خرم‏آباد.